

<https://www.aftabekherad.ir>

## **Social understanding; barriers, actions and obstructive discourses**

**Salman Safdari<sup>۱</sup>**

**Received: 2021/04/16**

**Accepted: 2021/05/14**

### **Abstract**

With the complexity of the world and the expansion of communication density and diversity in motivations, attitudes, and cognitive and value foundations, social distinctions increase. These distinctions in the modern world are part of the reality of collective life that are reflected in and affect relationships, preferences, and behavioral patterns. The continuation of social order and stability depends on the fact that distinctions are engineered and guided in such a way that social understanding and common communication, which are the basis of cooperation, assistance, preservation, and social connection, are deepened and generalized. Achieving understanding is based on four basic foundations, which are the interaction of discursive, communicative, structural, and behavioral dimensions. The realization of these four foundations is based on principles and criteria that include six basic principles. Acceptance of common identity and rights, acceptance of understanding and the necessity of communication, equality, rationality and generalized wisdom, independence and freedom of social subjects, and structural foundation. In front of these 6 basic foundations, there are obstacles and disorders that make this process face difficulties and obstacles. Explaining these principles and obstacles and how to overcome this goal is the confrontation that has been attempted to examine and evaluate by relying on sociological and psychological foundations.

**Keywords:** Understanding, equality, subject, connection.

---

<sup>۱</sup> - Social Researcher sn.safdarii@gmail.com

## تفاهم اجتماعی؛ موانع، کنش‌ها و گفتمان‌های انسدادی

سلمان صفدری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۴

### چکیده

با پیچیدگی جهان و گسترش تراکم ارتباطی و تنوع در انگیزش‌ها، نگرش‌ها و بنیان‌های معرفتی و ارزشی، تمایزات اجتماعی افزایش می‌یابد. این تمایزات در جهان مدرن بخشی از واقعیت زندگی جمعی است که در روابط و مناسبات، ترجیحات و الگوهای رفتاری نمود داشته و آن را متأثر می‌سازد. تداوم نظم و پایداری اجتماعی منوط به این است که تمایزات به گونه‌ای مهندسی و هدایت شود که تفاهم اجتماعی و مفاهمه مشترک که بنیان اساس همکاری، معاضدت، حفظ و رابط اجتماع‌یست، تعمیق و تعمیم یابد. دستیابی به تفاهم مبتنی بر چهار پایه اساسی است که تعامل ابعاد گفتمانی، ارتباطی، ساختاری و رفتاری است. تحقق این ۴ پایه به اصول و معیارهایی استوار است که شامل ۶ اصل اساسی است. پذیرش هویت و حقوق مشترک، پذیرش فهم و ضرورت مفاهمه، برابری، عقلانیت و خرد تعمیم‌یافته، استقلال و آزادی سوژه‌های اجتماعی، بسترسازی ساختاری در مقابل این ۶ پایه اساسی موانع و اختلالاتی وجود دارد که این روند را با اشکال و مانع مواجه می‌سازد. تبیین این اصول و موانع و نحوه غلبه بر این هدف این مقابله است که تلاش شده است با اتکاء به بنیان‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی آن را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: تفاهم، برابری، سوژه، ارتباط.

<sup>۱</sup>. پژوهشگر اجتماعی - sn.safdarii@gmail.com

## مقدمه

با پیچیدگی جوامع، تمایز، دگربودگی، تفکیک‌پذیری و فرایندهای ناشی از آن شدت می‌یابد. این تحولات که زائیده مناسبات عقلانی و تراکم ارتباطی جامعه بشری است، منشاء افزایش یگانگی اندیشه‌ای و انگیزشی و نگرشی نبوده، بلکه سبب‌ساز افزایش فواصل رویکردی، ایده‌های نظری و تمایلات فکری و معرفتی از یک سو و تشدید تمایزات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ناشی از آن، از سوی دیگر است. فواصلی که به مرور انسانها را در نحله‌های فکری گوناگون قرار داده و موجب صف‌بندی فکری - نظری و یا اجتماعی - سیاسی در مقابل یکدیگر می‌گردد. این در حالیست که بشر به میزانی که از عادات و الگوهای پیشین فاصله می‌گیرد به همان نسبت نیازمند الگوهای پیونددهنده‌ای است که باعث سامان‌بخشی، ایجاد یگانگی و نظم‌بخشی به روابط و مناسبات اجتماعی است. تشدید فواصل چه از نوع نظری و چه اجتماعی منشاء احساس فاصله ذهنی افزونتر و بالتبع کنش‌ها و روابط تعاملی را کاهش و تضادها را در بین آنها افزایش و بالعکس میل به تمایز را در آنها تشدید می‌کند. این نوع روندها و فرایندها چنانچه با عدم مدیریت اجتماعی بهینه و یا عدم ادراک صحیح و یا پافشاری یک‌جانبه بر تمایلات اکثریت (از هر نوع سیاسی، قومی، نژادی و یا ایدئولوژیک...) تداوم یابد، جامعه را به چندپارگی‌هایی مبتلا می‌سازد که ساخت ارتباطی و همگرایانه جامعه را مخدوش و میدان‌های تعارض‌آمیز بین آنها را تعمیق می‌بخشد.

اگر جامعه را کانونی برای بده‌بستانهای اجتماعی بین اجزای جامعه و محلی برای دستیابی به همگرایی، یگانگی و تأمین نیازها و اهداف مشترک فردی و جمعی ارزیابی نمائیم، این نوع تمایزات اگرچه در سطح قابل مدیریت منشاء نوزایی، نقد، اصلاح و تکامل است، اما تعمیق این فرایندها می‌تواند گسستگی‌های اجتماعی را تشدید و میل به دستیابی به رویکرد و یا گفتمان‌های مشترک را تقلیل دهد. جامعه پیچیده نیازمند سطح مجاب‌سازی، شمولیت‌گرایی و میدان‌های تعاملی و ارتباطی افزونتر است تا سطح فهم متقابل را تکامل بخشیده و ذهنیت‌های منفی و یا ابهامات اعضای جامعه را مرتفع، شفافیت نظری و ارتباطی را تسهیل و میل به همکاری و یگانگی را افزایش دهد. با این تعبیر «تفاهم اجتماعی» را می‌توان سنگ بنای نظم و پایداری، همکاری و آرامش و حس‌خشنودی و سرمایه‌هایی دانست که بشر مدرن برای زیست مناسب به آن نیاز دارد. از بستر این تفاهم است که شناخت متقابل ارتقاء می‌یابد و ذهنیت‌های سوء و برداشت‌های ابهام‌آلود و گمان‌آفرین که منشاء بدبینی و دوئیت است تعدیل و میل به همکاری، بودن با یکدیگر و زیستن در میدان‌های اجتماعی را برای بشر امروز و جامعه پیچیده بشری که سرشار از تضادهای چندگانه سیاسی - اجتماعی است،

ارتقاء می‌بخشد. به میزانی که عقلانیت جمعی و فردی ضرورت این پیوندها را به بشر گوشزد و جریان‌های فکری و معرفتی و اقشار نخبگی با درک و هوشمندی این فرایند، بر اهمیت و نهادینه کردن تفاهم پافشاری و تلاش گسترده‌ای برای فرهنگ‌سازی و اجتماعی کردن این فرایند می‌نمایند، این روند مدیریت و از تعمیق فواصل ممانعت می‌شود. عوامل و زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فکری‌ای وجود دارند که این ضرورت و این نیاز تعمیم‌یافته بشری را در درون و بین اجتماعات بشری با انسداد و ممانعت مواجه می‌سازند. عواملی که با توجیحات متفاوت و پشتوانه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی، پشتیبانی می‌گردد تا با تأکید یک‌جانبه به تفکرات خاص، بشر را از دسترسی به زیست مشترک و دستیابی به تفاهم و آرامش ناشی از آن محروم سازد.

به راستی این عوامل کدامند و چه زمینه‌هایی باعث گردیده بشر علیرغم ارتقاء سطح آگاهی‌های معرفتی و اجتماعی، گسترش دامنه سرمایه‌های فرهنگی و عقلانی و شناخت آثار کارکردی ناشی از تضادهای اجتماعی، این روند را تداوم می‌دهد. چرا کماکان جریانات متفاوتی وجود دارند که نه تنها روندهای تفاهمی را تسهیل نمی‌نمایند، بلکه دستیابی به این نیاز جمعی و پاسخگویی به آن را برنتابیده و با استعانت از توان سیاسی، رسانه‌ای، فکری، امنیتی و دیگر ابزارهایی که بر آن استیلا یافته‌اند، این مسیر را سد کرده و مانع تحقق آن می‌شوند. این مقاله درصدد است با کاوش جامعه‌شناختی برخی از عوامل، زمینه‌ها و روندهایی که مانع تفاهم اجتماعی می‌شوند را مورد بازکاوی قرار دهد و با برجسته‌سازی این عوامل، منشاء بحث و نقد بیشتر شده و این مقدمه با شرح و بسط عمیق‌تری همراه گردد.

### ۱- موانع انسدادی تفاهم اجتماعی

تفاهم اجتماعی با زمینه‌های نظری - معرفتی عادت و پندارهای اجتماعی - عقلانی، تعاملات مستمر، توسعه میدان‌های ارتباطی و همچنین بازاندیشی‌های جامعه‌شناختی - روانشناختی، تقویت و تسهیل می‌گردد. در مقابل، زمینه‌های گوناگون معرفتی، تاریخی، فرهنگی و انگیزشی روند ایجاد، تکمیل و تداوم آن را با انسداد، اختلال و ممانعت مواجه می‌سازند. این مقاله در پی آن است وجه دوم یعنی عوامل اختلال‌آفرین که امروزه بویژه در جامعه ایران مانع بزرگی برای دستیابی به رویکردهای مشترک، ایجاد همگرایی، مشارکت و همسویی‌های اجتماعی فرهنگی شده است را مورد بازکاوی و تحلیل قرار دهد.

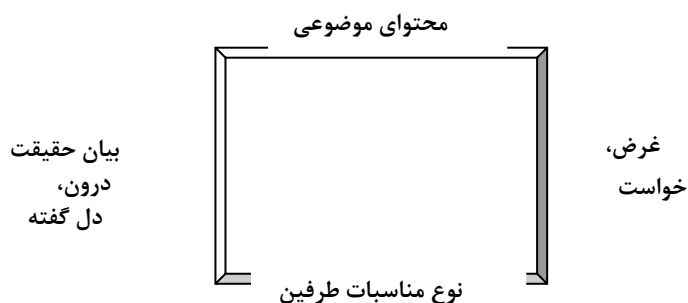
عوامل و موانع اختلال‌آفرین در یک برآیند کلی در جدول شماره ۱ تنظیم گردیده است. از نظر گونه‌شناسی می‌توان انواع علل را از یکدیگر متمایز و موانع را از یکدیگر تفکیک کرد.

گرچه نقش و میزان اثربخشی این عوامل در فرایندهای تاریخی متفاوت و در اجتماعات گوناگون بویژه جامعه ایران مختلف است و نمی‌توان ضریب وزنی آن یا میزان تعیین‌کنندگی هر یک از عوامل را بطور دقیق مشخص نمود، اما این نگاه تحلیلی می‌تواند مقدمه بررسی‌های جامعه‌شناختی، تحقیقات و پژوهش‌های میدانی و پیمایشی و بازکاوی‌های انتقادی باشد تا بتوان با ارزیابی و بازشناسی دقیق این عوامل، ضریب اثربخشی هر یک را مشخص ساخت. آنچه باز هم نیازمند تأمل و دقت نظر است این است که هر یک از این عوامل، توزیع برابری در اقشار و گروههای اجتماعی ندارد، اقشار اجتماعی بنا به موقعیت آنها در ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین بهره‌مندی‌های معرفتی، مادی و دستیابی‌های سیاسی، شرایط متفاوتی را تجربه کرده و عوامل متمایزی را برجسته می‌دارند. برای مثال در حالیکه اقشار فرهنگی نقش «سیاست‌های انسدادی» را عاملی برای ممانعت از تفاهم می‌پندارند، نخبگان و کانون‌های سیاسی نقش «روایت‌های معناشناختی» غیربومی و غیرفرهنگی را عامل بنیادین برای برهم زدن ساختار تفاهمی فرهنگ و روابط و ارزش‌های فرهنگی ارزیابی می‌نمایند. بنابراین می‌توان تأکید کرد امروزه گفتمان مشترکی در بین نخبگان و جریان‌های عرصه‌های سیاسی و فرهنگی در تحلیل اختلالات تفاهمی وجود ندارد. همین عامل نیز روند تلاش برای ایجاد قرابت، گفتگو، تعامل انتقادی و بازاندیشی در سیاست‌ها و رویکردها را دچار موانع جدی کرده است. تضاد در نگاه‌های گفتمانی، خود منشاء بدبینی‌های متقابل گردیده یا بالعکس بی‌اعتمادی و اتهام‌زنی متقابل منشاء تعمیق گفتمان‌هایی گردیده است که روند همگرایی و میل به تفاهم و گفتگو برای رفع ذهنیت‌های متقابل را با اختلال و انسداد مواجه ساخته است. در عین حال نمی‌توان این اصل را نیز نادیده گرفت که ته‌نشست‌های تاریخی و تداوم ذهنیت‌ها طی چند دهه و ایجاد میدان‌های تقابلی و نقدهای ساختاری و بنیادین جریان‌ها و گفتمان‌ها از یکدیگر، نه تنها این روند را تعمیق نموده است، بلکه نوع نگاه متقابل در درک از ضرورت‌های تاریخی و ملی، حفظ هویت فرهنگی و میراث گفتمانی را با بدبینی افراطی و رادیکال مواجه ساخته است. این نگاه که در فرایندهای سیاسی بویژه اظهارات و همچنین بهره‌گیری از ابزارهای قدرت برای محدودسازی و یا ادراک‌سازی متقابل و اتهام‌زنی مستمر تعمیق گردیده است، جایگاه بازسازی و میل متقابل برای رفع ذهنیت‌ها را نیز تضعیف کرده است.

این نوشتار قصد ندارد به بازکاوی‌های سیاسی و یا تحلیل روندهای تاریخی و گفتمانی پردازد، غایت این مقاله تنها تلاش برای معرفی برخی از زمینه‌هایی است که تفاهم اجتماعی را

با اختلال و انسداد مواجه می‌سازد. با این نگاه و بر مبنای آنچه در جدول ارائه شده است به معرفی برخی از این عوامل می‌پردازیم.

شولتس فون تون و پورکسن مربعی چهاروجهی را مقدمه و بنیان مفاهیم معرفی می‌نمایند که در چارچوب ذیل قابل ترسیم است.



شکل ۱: چهاروجه پيامی مربع گفت و شنود و مفاهیم (شولتس فون تون و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۷)

آنچه در این مربع معرفی شده است چهار وجه اساسی مفاهیم را مورد بحث قرار می‌دهد که هم در سطح بینافردی و هم در سطح روابط جمعی کاملاً معنادار و قابل کاربرد است. «محتوای موضوعی» نوع نگاه، پنداشته‌ها و تمایلات نظری و معرفتی که می‌تواند قالبی گفتمانی و یا ایدئولوژیک و یا صرفاً جنبه شناختی داشته باشد را بیان می‌دارد که می‌تواند صحیح، مورد پذیرش و یا نادرست و قابل انکار باشد. اطلاعات درباره موضوعات متفاوت، دنیای پیرامونی یا مباحث نظری، اعتقادی، تحلیلی،... و همچنین «نوع مناسبات بین طرفین» نیز می‌تواند بیانگر نوع نگاه، پنداشته‌های ذهنی، اثباتی و یا تقابلی بین آنان باشد، یعنی تجربه و ذهنیتی که دو طرف از یکدیگر دارند. «غرض و خواست» نیز دارای موضوعیتی اساسی است که طرفین از نوع اظهارات، گفتمان و مواضعی که اتخاذ می‌کنند چه هدف، خواست و غایتی را تعقیب می‌کنند. آیا در پی تعارض هستند، آیا اهداف فردی و گروهی و منافع ناشی از آن را جستجو می‌کنند، یا اینکه هدف و غرض آنها دسترسی به فهم و ادراک مشترک است. بالاخره اینکه افراد در اظهارات خود «حقیقت درونی» خویش را بیان می‌دارد یا اینکه نوعی بازی پیچیده، غیرشفاف و... را تعقیب می‌نمایند.

اساس مفاهیم از این چهار وجه بروز می‌یابد که طرفین در یکی از این ابعاد یا در تمامی این ابعاد دچار اختلال در انگیزه و نیت هستند و یا از نقص در عمل، تعامل و کنش متقابل در رنجند. بنابراین تنها گوینده نیست که در پیام و کلام و عمل خویش این چهار وجه را بازتاب می‌دهد یا با هر چهار زبان خویش سخن می‌گوید، بلکه شنونده نیز با همین چهار وجه می‌شنود و پیام را دریافت می‌دارد و بسته به اینکه چه نگاهی از مخاطب خویش استنباط

نماید، روابط خویش را تنظیم می‌نماید. یعنی شنونده، اغراض را حس می‌کند و وجه محتوایی را ارزیابی می‌نماید، مناسبات حاکم بر روابط را ادراک می‌کند، نوع خطاب قرار گرفتن را مورد دقت نظر قرار می‌دهد... و بر مبنای این است که عکس‌العمل‌ها تنظیم و مناسبات سامان می‌یابد. بنابراین دو طرف تعامل با انتخاب اجتناب‌ناپذیر مواجهند: هر چه روابط شفاف‌تر، دقیق‌تر، ذهنیت‌ها روشن‌تر، پیشینه تعاملی‌تر و مبتنی بر پذیرش و احترام متقابل و درک از اغراض و نیت‌ها غیرتخاصمی‌تر و یا تأییدآمیزتر، ایجاد زمینه برای تعامل تفاهمی بیشتر خواهد شد.

آنچه این روابط را دچار اختلال می‌نماید زمینه‌هایی است که در هر یک از این وجوه پدیدار می‌گردد. عوامل و زمینه‌های اختلال‌آفرین آن همانطوریکه بیان شد در جدول شماره ۱ تنظیم شده است.

اما از نگاهی دیگر این عوامل را در ۴ بعد متمایز که هم متضمن وجوه فردی و هم دربرگیرنده شرایط ساختاری و ارتباطی است، می‌توان در نظر آورد و شاخص‌های آن را مشخص ساخت. این چهار بعد در شکل زیر تنظیم و ارائه شده است.

ساختاری		گفتمانی
ارتباطی		رفتاری

شکل ۲: عوامل و موانع مفاهمه و تفاهم اجتماعی

تشریح کامل این ۴ بعد در جدول شماره ۱ شاخص‌سازی و مصادیق عرصه‌های موضوعی آن از یکدیگر متمایز شده است.

جدول ۱: ابعاد و عرصه‌ها و شاخص‌های محل ایجاد تفاهم اجتماعی

ابعاد	عرصه‌ها و موضوعات	شاخص‌ها و مصادیق مانع تفاهم
گفتمانی	یشه، گفتمان، ایدئولوژی، مذهب، کیش، قومیت، هویت، طبقه، جنسیت، پارادایم فکری، تمایلات نظری	<ul style="list-style-type: none"> <li>- کیش‌اندیشی</li> <li>- فقر تفکر انتقادی</li> <li>- ایدئولوژی‌اندیشی</li> <li>- مطلق‌گرایی</li> <li>- آگاهی کاذب</li> <li>- طرداندیشی</li> <li>- تقلیل‌گرایی</li> <li>- دگراندیشی</li> <li>- فرهنگ‌پذیری افراطی</li> </ul>

<ul style="list-style-type: none"> <li>- رانت‌جویی</li> <li>- استبداد سیاسی</li> <li>- صنعت فرهنگ</li> <li>- تمایزجویی هویتی، سیاسی و اجتماعی</li> <li>- رادیکالی شدن فضای نقد</li> <li>- اختلال در توسعه اجتماعی و فرهنگی</li> <li>- سیاسی شدن فزاینده</li> <li>- تعارض‌گرایی امنیتی</li> <li>- ...</li> </ul>	<p>ساختار روابط، ساخت سیاسی، توسعه یک‌وجهی (توسعه سیاست‌های ساختاری و راهبردی، ساخت طبقاتی، تمایزات منطقه‌ای، شکاف‌های هویتی</p>	ساختاری
<ul style="list-style-type: none"> <li>- محدود بودن سرمایه‌های اجتماعی</li> <li>- محدود بودن میدان‌های تعاملی</li> <li>- فقدان روابط انجمنی</li> <li>- فقدان روابط گفتگویی</li> <li>- محدود بودن روابط بین‌گروهی</li> <li>- ...</li> </ul>	<p>روابط و مناسبات، تعامل بین‌گروهی، تمایزات اجتماعی، بری‌های اجتماعی، عدم رشد حوزه عمومی، نوع روابط (اظهاری یا ابزاری) دامنه ارتباطات</p>	ارتباطی
<ul style="list-style-type: none"> <li>- مرگ سوژه</li> <li>- انسان‌تک‌ساحتی و مصرفی</li> <li>- کنش‌های تخصصی</li> <li>- طردگرایی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی</li> <li>- نقض اصول مفاهمه</li> <li>- استیلاجویی سیاسی- اجتماعی هویتی</li> <li>- ...</li> </ul>	<p>کنش‌های اجتماعی، مشارکت، پذیرش، کنش ارتباطی، ادغام اجتماعی، گفتگو و تعامل، بین‌گروهی، ...</p>	رفتاری

گرچه تشریح هر یک از این ابعاد نیازمند طرح مباحث گوناگونی است که امکان آن در مجال این نوشتار نیست، اما تأمل و دقت نظر در هر یک از ابعاد و شاخص‌های بیان شده گویای این واقعیت است که تماماً قابل تحلیل در چارچوب «مربع مفاهمه» است که در ابتدا به آن اشاره شد. بخشی از این عوامل به «محتوای موضوعی» بستگی دارد که می‌توان بنیان آن را در وجه گفتگویی مورد ملاحظه قرار داد و شاخص‌هایی که به آن اشاره شد. به عبارت دیگر «محتوای موضوعی» آنگاه که به درستی تفهّم نمی‌گردد و یا به جای نقد، مورد انکار و طرد قرار می‌گیرد و به جای تلاش برای رسیدن به اصول، معیارها و بنیان‌های گفتگویی مشترک، تمایزگرایی و گرایش‌های یک‌جانبه گفتگویی، سیاسی و یا ایدئولوژیک مورد توجه قرار می‌گیرد، «گفتمان‌های رقیب» مجال این را می‌یابند که سر برآورده و خود را در عرصه‌های اجتماعی و یا میدان‌های گوناگون و متنوع اجتماعی پدیدار سازند. این در حالیست که «نوع مناسبات» نیز دچار اختلال می‌شود و جریان‌های اجتماعی به جای تلاش برای حضور در میدان‌های اجتماعی و با ایجاد روابط گفتگویی و انجمنی، به مبادله و تعامل

بپردازند، نفی و طرد را مورد توجه قرار داده و مبادلات آنها از نوع مبادلات «انکاری» یا «تخاصمی» می‌گردد. این نوع مبادلات نه تنها دستیابی به مفاهمه مشترک را با انسداد مواجه می‌سازد بلکه تخاصم ناشی از طرداندیشی، دگرداندیشی، هژمونی‌طلبی، ... باعث تعمیق تضادها و میدان‌های تعارض‌آمیز می‌گردد.

همین شرایط را می‌توان در «اغراض و اهداف» و نیت‌ها مورد ملاحظه قرار داد که در کنش‌هایی همچون رانت‌گرایی، نفی هویت‌های اجتماعی، انسداد مبادی ارتباطی، وابستگی‌های غیرملی، تمایلات رادیکالی و افراط‌اندیشی‌های ساختاری و... پدیدار می‌گردد. در عین حال کنشگران، گروه‌ها و جریان‌ها به جای ایجاد شفافیت، بیان حقایق گفتمانی و درونی، تبیین دیدگاه‌ها، تشریح مواضع و تمایلات و معرفی ارزش‌های اساسی و یا الگوهای خود، با کتمان‌گرایی، سیاسی شدن فزاینده، تضادگرایی افراطی و... درونیات و حقایق رویکردی و ترجیحات ارزشی خود را مخفی نموده و بدین طریق نوعی پوشیده‌گرایی، ارتباطات امنیتی شده، بدبینی و بی‌اعتمادی و...، جایگزین تعاملات اجتماعی، کنش‌های ارتباطی و رشد میدان‌های اجتماعی می‌گردد.

اساس این نوع مفاهمه همانگونه که بیان شد به گفتگو، پای‌بندی بر اصول ۴گانه یا مربع مفاهمه و گوش دادن و گفتن با هر ۴ زبان است. همین نتهای گوناگون است که باید به هارمونی و هماهنگی برسد در غیر این صورت سازهای ناهم‌نوایی شنیده می‌شود که ساخت هماهنگی و مفاهمه مشترک را با اختلال مواجه می‌سازد. پس از «آموختن» چگونگی ارتباط بین نتهای مختلفی که همزمان نواخته می‌شوند و «آگاهی» از قواعد ترکیب، توازن و پردازش سازوارها و سازش‌ها، تازه تولد خلاقیت و ابتکار عمل آگاهانه در آفرینش و چینه بدیع سازش‌ها و سازها محقق می‌شود. این نکته اصلی است: «هدف مدل «مربع مفاهمه» ارتقای دقت و حساسیت و امکان‌پذیر ساختن تجربه و تحلیل در موارد نیاز یا تعارض و فهم طنین‌های کلام است، نه تجویز الگویی ایده‌آل برای گفت و شنود در مفاهمه» (همان: ۴۴).

بنابراین این مدل مستلزم بصیرت و دقت نظر به هر چهار وجه، هوشمندی و تبیین در ادراک همه جنبه‌های فضای ارتباطی بین کنشگران و کسب مهارت و ایجاد معیارهایی است که مسیر تعامل، گفتگوهای مستمر و نهادینه شده و مفاهمه به کمک تمامی ابعاد چهارگانه را تسهیل، نهادینه و استمرار می‌بخشد.

## ۲- اصول و معیارهای مفاهمه و تفاهم اجتماعی

دستیابی به تفاهم مستلزم زیرساخت‌های معرفتی، شناختی، هنجاری و اخلاقی گوناگون‌نیست که در مدلی منظم و هماهنگ، مکمل یکدیگر بوده و امکان پیشبرد اهداف تفاهمی و رسیدن به الگویی قابل قبول را فراهم می‌آورند. آگاهی و پذیرش این اصول و معیارهاست که مقدمه اساسی ذهنی - نظری و راهبردی - عملی دستیابی به تفاهم در هر نظم اجتماعی است. آگاهی از این اصول در کنار تلاش برای انطباق، درونی‌سازی و التزام به این اصول، از جمله چالش‌برانگیزترین مسائل و اختلالاتی بوده است که بشریت در تمامی ادوار با آن مواجه بوده است. گرچه این نوشتار مجال پردازش کامل به این معیارها را ندارد، اما تلاش دارد برخی از معیارهای مفاهمه را حداقل در سطح عناوین موضوعی معرفی و اهمیت آن را در جهت دستیابی به تفاهم اجتماعی مورد تأکید قرار دهد. برخی از این اصول و معیارهای تأثیرگذار بر تفاهم عبارتند از:

۱- پذیرش موجودیت، حقوق و هویت کنشگران اجتماعی: کنشگران اجتماعی دارای تمایزات گوناگونی هستند که در شاخص‌هایی مثل جنسیت، نژاد، دین، طبقه، قومیت، گرایش‌های سیاسی ایدئولوژیک، موقعیت مکانی و اجتماعی و... قابل مشاهده است. اصل اساسی در فرایند مفاهمه، باور، التزام و پای‌بندی برای پذیرش موجودیت و حقوق این اقشار است. بنابراین یکی از معیارهای اصلی تفاهم و مفاهمه اصل پذیرش (acceptance) تمامی اقشار اجتماعی به عنوان اعضای اصلی جامعه است. امروزه گرچه به ظاهر این اصل به عنوان اصول بدیهی مدنظر است، اما کماکان در بسیاری از جوامع طردگرایی<sup>۱</sup>، انزواگرایی و نفی حقوق برخی از اجزای جامعه به دلایل متفاوت و با پوشش‌های گوناگون، تداوم و جریان دارد. این وضعیت در جهان سوم روندی علنی‌تر و با شاخص‌های متفاوت قابل مشاهده است و در جهان پیشرفته، هژمونی جویی و سیطره بر بنیان‌های قدرت و ایجاد بسترهای ناشی از صنعت فرهنگ این روند را با رویکردی پیچیده و در قالب ظاهری دموکراسی و برابری، تداوم می‌بخشد.

۲- پذیرش اصل ضرورت فهم و مفاهمه: یعنی قائل بودن به اهمیت فهم در ایجاد جامعه همگرا و منسجم و پذیرش ضرورت و التزام به آن در فرایندهای حقوقی، سیاسی، اجتماعی و ارتباطی. این بنیان را می‌توان در قالبی کارکردی مورد توجه قرار داد، یعنی پذیرش اهمیت «کارکردی» تفاهم به عنوان بنیانی برای تحکیم و پایداری اجتماعی و دستیابی به

<sup>۱</sup>. Exclusion

روابط و مناسباتی که بر ضرورت تعامل، گفتگو، مشارکت و فهم مشارکت استوار است. با این تعبیر نفی و انکار نه تنها مقبولیت ندارد، بلکه به عنوان عاملی منفی و مخل در برابر نظم، پایداری اجتماعی و دستیابی به روابطی متوازن و مفاهیم اجتماعی تعریف و به عنوان عنصری نامطلوب و مضرود نگریسته می‌شود.

**۳- اصل برابری:** شاید این اصل با اصل اول یعنی پذیرش موجودیت، حقوق و هویت همپوشانی‌هایی داشته باشد، اما اهمیت برابری در زندگی اجتماعی اصلی است که ضرورتی مداوماً افزایش می‌یابد. بدون برابری انسانها در عرصه‌های گوناگون، با توجه به درک انسان مدرن از خویشتن و ضرورت‌های جامعه و مناسبات مدرن، جامعه به کانونی برای تضاد و تعارض و کنش‌های تعارض‌آمیز و تضادگرایی مستمر تبدیل می‌گردد. امروزه برابری، خود را در عرصه‌های گوناگون پدیدار ساخته است: برابری حقوقی، اجتماعی، سیاسی، هویتی، اقتصادی و... . نقش نابرابری و یا احساس ناشی از نابرابر بودن موقعیت‌ها، نقش‌ها، جایگاه‌ها و یا قوانین و دسترسی‌ها و دستیابی‌ها، با توجه به سطح آگاهی‌های اجتماعی، روند تفاهم و پذیرش معیارهای گفتگو و مفاهیم را با اختلال و امتناع مواجه می‌سازد.

**۴- اصل عقلانیت و خرد تعمیم‌یافته:** معیار اساسی روابط در دنیای کنونی نمی‌تواند جز عقلانیت، خرد و دانش بشری باشد که خود را در همه عرصه‌ها اعم از حقوق، سیاست، اقتصاد، کنش‌های فرهنگی و اجتماعی، مناسبات فردی و جمعی، پدیدار می‌سازد. گرچه کماکان ارزش‌ها و ترجیحات ارزشی جایگاه خود را به عنوان معیارهای تفاهمی حفظ کرده است، اما سامان دادن و حفظ موقعیت و دفاع هوشمندانه و تلاش برای حفظ جایگاه آنها در عرصه عمومی بستگی به میزان بهره‌مندی از عقلانیت جمعی دارد که خود را در حقوق، اخلاق، نظامات هنجاری پدیدار می‌سازد و معیار اساسی کنش‌های تعاملی در سطح جامعه است. عقل در جهان کنونی جایگاه خود را به عنوان معیار اساسی تفاهم روز به روز گسترش می‌بخشد، اما این بدین معنا نیست که عواهل دیگر در این فرایند نقش ندارند. عقلانیت تفاهمی برای انسان خردورز، معیاری اساسی در مناسبات و کسب تفاهم اجتماعی محسوب می‌شود. شاید بتوان تأکید کرد عقلانیت ابزاری بیشترین لطمه را به عقلانیت تفاهمی وارد ساخته است چرا که منشاء فرسایش گسترده سرمایه‌های اجتماعی، سیاسی و ارتباطی بوده است. بنابراین منظور از عقلانیت و خردورزی، تمایل به عقل ابزاری به گونه‌ای که امروزه

بویژه در مناسبات سیاسی - اقتصادی،... مشاهده می‌شود، نیست بلکه عقلانیت تفاهمی معیار اساسی کنش‌های ارتباطی است، آنگونه که هابرماس بر آن اشاره دارد.

**۵- اصل استقلال و آزادی سوژه:** عوامل و زمینه‌های گوناگونی دخالت می‌نمایند که منجر به فرسایش موقعیت سوژه در زندگی اجتماعی می‌شود و فردیت و تشخیص را از کنشگران اجتماعی می‌زداید. این نگرش را می‌توان هم در نگاه لیبرالیستی مورد مشاهده قرار داد که به شیوه‌های متفاوت بویژه عقلانیت ابزاری و ساخت هژمونیک نظامات شبکه‌ای و رسانه‌ای، موقعیت سوژه انسانی را به شدت تضعیف کرده است و هم در نگرش‌های سوسیالیستی که اساساً موقعیت سوژه از جایگاه قابل قبولی برخوردار نیست. سوژه بیش از هر عاملی نیازمند استقلال و آزادی انتخاب و کنش آزادانه است. عوامل گوناگونی می‌توانند این روند را با اختلال مواجه سازند که هم نقش «آگاهی کاذب» در آن بسیار تأثیرگذار است و هم «روابط ساختاری» موجود و حاکم بر روابط اجتماعی که منجر به مرگ سوژه گردیده است.

**۶- اصل بسترسازی ساختاری:** تمامی اصول ۵ گانه قبلی بدون توجه به اهمیت اصل ششم راه به مقصود نخواهد برد. پیچیدگی زندگی اجتماعی و مناسبات و همچنین افزایش سطح تمایزات و غیریت‌سازی‌های متنوع، تکرر انگیزش‌ها و گرایش‌ها، معیارهای نوینی هستند که بدون پشتوانه ساختاری، امکان بازسازی روندهای تفاهمی و کسب زمینه‌های ارتباطی وجود ندارد. بنیان‌های ساختاری است که می‌تواند انرژی‌ها و قدرت‌های پراکنده اجتماعی را تجمیع کرده و از طریق ایجاد تراکم قدرت و بازتوزیع آن، از تمرکزگرایی قدرت که مقدمه استبداد و برتری‌جویی‌های سیاسی، لیدئولوژیک و یا تقابل‌های تعارض‌آمیز اجتماعی است، ممانعت نماید. بسترسازی‌های ساختاری خود را در قالب‌ها و عرصه‌های متفاوت نمایان می‌سازد که امروزه تبدیل به واقعیت‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر شده‌اند. برخی از این کانون‌های ساختاری را می‌توان به شرح ذیل مورد تأکید قرار داد:

**۶-۱- عرصه‌های مفاهمه:** کسب تفاهم اجتماعی محدود به هیچ عرصه‌ای نبوده و باید در ساحتی تعمیم‌یافته تمامی حوزه‌ها و میدان‌ها و کانون‌های اجتماعی اعم از سیاست، جامعه، هنر، اندیشه، فرهنگ، آموزش، دانشگاه،... را پوشش دهد. به تعبیر دیگر عرصه‌های ساختاری تعمیمی به وسعت موجودیت جامعه دارند و باید به سراسر این بسترها گسترش یابند تا امکان تواناسازی ساختاری، گفتمانی، ارتباطی و رفتاری برای کسب تفاهم در تمامی این

عرصه‌ها ایجاد شود. کنشگران اجتماعی گرچه باید از آزادی و کنشگری لازم برای بازی در عرصه‌های گوناگون و تعامل مبتنی بر هنجار و قانون بهره‌مند باشند، اما فقر بنیان‌های ساختاری، اجزا و سلول‌های اجتماعی را در برابر ساختارهای دارای قدرت تضعیف و ناتوان می‌سازد. بنابراین حفظ کنشگری اجزای اجتماعی در کنار توانایی بنیان‌های ساختاری برآمده از متن اجتماعی و توسعه میدان‌های اجتماعی، اساس تواناسازی و تعمیم بنیان‌های گفتگو، کسب وفاق و کنشگری تفاهمی محسوب می‌شود. بنابراین تعامل و دیالکتیک بین فرد و ساختار است که منشاء پایداری کنش‌های تفاهمی و کسب مفاهمه مستمر و دائماً نوشونده اجتماعی است.

**۲-۶- معیارهای مفاهمه:** برای کسب تفاهم اجتماعی معیارها، بنیان‌ها و اصول متفاوتی مداخله می‌کنند که هم خالق زمینه‌های ارتباطی هستند و هم قوام‌بخش کسب تفاهم و پایداری آن. به میزانی که جامعه روندهای تکاملی را طی می‌کند این معیارها و بنیان‌ها دچار دگرگونی، نوسازی و بازاندیشی می‌شوند. برای مثال در یک جامعه سنتی، اساس و معیار اساسی تفاهم بر هنجارهای گروهی، جایگاه بزرگان و مرجعیت‌های قومی - محلی و نفوذ اجتناب‌ناپذیر آنان بر کنشگران اجتماعی استوار است. گرچه این وضعیت حتی در جهان و جامعه مدرن نیز کمابیش مشاهده می‌شود، اما انسان مدرن کمتر باور و یا اعتقادی به هنجارهای تعمیم‌یافته و یا گروهی دارد. چرا که جلیبه‌جایی‌ها، تنوع و تکرر گفتمانی، اعتقادی و هنجاری، تمایزات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ... و دهها عامل دیگر ساختار قبلی را بر هم زده و معیارهای نوینی را برای کسب تفاهم اقتضا می‌نماید. آنچه در جهان مدرن از معیارهای اصلی تفاهم اجتماعی است شامل قانون، اخلاق، هنجارهای اجتماعی و فرهنگی، اصول و معیارهای اعتقادی و بویژه عقلانیت و عقلانیت جمعی است. همه این عوامل واجد بنیان‌های تفاهمی هستند و زمینه‌ساز کنش‌های تعاملی، پای‌بندی‌های رفتاری و حفظ و استمرار پیوندهای اجتماعی محسوب می‌شوند. هر یک از این بنیان‌ها واجد نظامات کارکردی مشخص است که می‌توانند مکمل یکدیگر باشند و اساساً نباید مغایر با یکدیگر تعریف شوند. حفظ موقعیت آنان در صورتی امکان‌پذیر است که به وسیله معیارهای کاملتر، مدیریت و کنترل شوند. توجه صرف به هنجارهای گروهی باید توسط عنصر و معیار کاملتری به نام عقلانیت و قانون، کنترل و مهار شود تا اثربخشی آن به تمایزات و تضادهای رفتاری و کارکردی منتهی نشود.

۳-۶- ابزارهای مفاهمه: یکی از کانون‌های اساسی که باید به لحاظ ساختاری مدیریت شود تا تفاهم اجتماعی را تسهیل و تداوم بخشد، حفظ جایگاه و موقعیت ابزارهای مفاهمه است. ابزارهایی که در جایگاه اصلی ایجاد ارتباط، تعامل، بده‌بستان، اصلاح، هم‌تکمیلی و بازاندیشی‌های مستمر اجتماعی و بویژه مجاب‌سازی و رفع ذهنیت‌ها و ترمیم نگرش‌ها و رفتارها هستند. ابزارهای تفاهمی در جهان مدرن بسیار متنوع هستند و می‌توان آنان را در کنش‌های جمعی و ساختاری همچون گروه‌های اجتماعی، احزاب، نهادهای داوطلبانه، روابط انجمنی، رسانه‌های جمعی، گروه‌های تعاونی و... مورد مشاهده قرار داد. همین ابزارها هستند که زمینه‌ساز همکاری، تعامل، بده‌بستان عاطفی، نقد، گفتگو، مشارکت، تبلیغ، معرفی، اصلاح و بازسازی مستمر روندها، الگوها، هنجارها و کسب تفاهم بر مبنای ایده‌های متقابل و عقلانیت جمعی می‌شوند.

### ۳- الگوها و بنیان‌های تفاهمی و یا مخل تفاهم

در یک برآیند کلی می‌توان عوامل و الگوهای تفاهم‌آفرین و بالعکس زمینه‌ها و شاخص‌های مخل تفاهم را از طریق شاخص‌هایی از یکدیگر متمایز ساخت. برخی از مهمترین شاخص‌های متمایزکننده این در الگو در جدول شماره ۲ تنظیم و ارائه شده است. همانطوریکه در جدول و شاخص‌های هر یک از دو الگو قابل مشاهده است ایجاد تفاهم در روابط پیچیده امروز مستلزم الگوها، روابط و ساختارهای حقوقی و ارتباطی متمایزی است که از اساس با الگوهای پیشین و نگرش‌های سنتی در تغایر است. اساس این فرهنگ تفاهمی بر پذیرش، برابری، تعامل روابط مبتنی بر گفت‌وگو، عقلانیت جمعی، حقوق اجتماعی تعمیم‌یافته و اصلاح و بازتکمیل، استوار است. بالعکس در فرهنگ غیرتفاهمی که عموماً بر الگوهای سیاسی و ساختاری متصلب استوار است، اساس زندگی اجتماعی بر نظم سیاسی و هژمونیک، استیلا، نابرابری، تعارض‌گرایی، طرداندیشی، اتکاء دارد. آنچه در دنیای جدید نیازمند شاخص‌سازی و ایجاد زیرساخت‌های مناسب و تداومی است ایجاد روابط تفاهمی است که شاخص‌های آن در جدول ارائه شده است.

جدول ۲: مقایسه الگوهای ارتباطی مقوم و مخل تفاهم اجتماعی

دیف	الگوهای تفاهم‌آفرین	الگوهای مخل تفاهم اجتماعی
۱	تعامل گفت‌وگویی	هژمونی‌اندیشی
۲	فهم متقابل و مفاهمه	ذهنیت‌گرایی و بدبینی و بی‌اعتمادی
۳	گفتگو و کنش ارتباطی	طرد، کنش‌های ابزاری، اختلال ارتباطی
۴	اصلاح و ترمیم	سرکوب و استیلا

۵	عقلانیت ارتباطی	تعارض‌گرایی، برافروختگی‌های احساسی
۶	شناخت، آگاهی و بینادذهنیت	وهم‌گرایی و خیال‌اندیشی بدبینانه
۷	قانون و هنجارهای مشترک تعمیم‌یافته	زور، استبداد و تسلط‌جویی
۸	حق، تکلیف، برابری	نابرابری، رانت‌گرایی و تضاد طبقاتی
۹	نقد متقابل	نفی‌گرایی و حذف‌اندیشی
۱۰	تحمل و مدارا در مقابل اندیشه‌ها، تفکرات، ذائقه‌ها و دیدگاهها	محدودسازی، قدرت‌گرایی و اقتدارطلبی
۱۱	منطق، زبان و فرهنگ	سیاست‌اندیشی، امنیت‌گرایی، ...
۱۲	توجیه و مجاب‌سازی متقابل	احساس استغنا، استفاده از ابزارهای محدود کننده

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان شاخص‌ها، زمینه‌ها و یا الگوهای رفتاری و بنیان‌هایی که زمینه‌ساز تفاهم اجتماعی می‌شوند و بالعکس عوامل و الگوهایی که مانع جدی ایجاد تفاهم و مفاهمه در سطوح گروهی و جمعی می‌گردند را در قالب آنچه که در جدول ارائه شده است مورد توجه قرار داد. این عوامل و شاخص‌ها عموماً مکمل یکدیگرند و همزمان در روابط اجتماعی نقش آفرینی کرده و آثار کارکردی خود را در روابط و مناسبات اجتماعی برجای می‌گذارند.

#### ۴- عوامل و موانع اساسی مفاهمه

زمینه‌هایی که در مقدمه این نوشتار به عنوان موانع مفاهمه اشاره شد از تکرر و تنوع متفاوتی برخوردارند که هر یک در جایگاه خود عاملی مانع‌شونده برای ایجاد تفاهم هستند. از میان عوامل پرشمرد شده چند عامل از نقش و کارکرد اساسی‌تری در ممانعت و ایجاد انسداد در فرایندهای تفاهمی برخوردارند که در این بخش تلاش خواهد شد به برخی از این عوامل اشاره و نقش کارکردی آن در فرایند اختلال در تفاهم اجتماعی را مورد واریسی قرار دهیم:

##### ۴-۱- هژمونی و جدال بر سر معنا

یکی از کانون‌های اساسی که مانع جدی در برابر تفاهم اجتماعی است، عرصه مرتبط با حوزه‌های شناختی و معنایی می‌باشد. گرامشی تلاش می‌نماید چگونگی رقابت گروه‌ها برای استیلا بر این عرصه را با الگوی هژمونی مورد بحث قرار دهد. گرامشی رقابت (در این عرصه) را در قالب یک فرایند هژمونی توضیح می‌دهد که عبارت است از: «تلاش سازمان‌یافته توسط گروه‌های مسلط در جلوه‌گر ساختن جهان‌بینی خود به عنوان «عقل متعارف» برای بقیه جمعیت به میزانی که آنها بتوانند این کار را به شکل مؤثر انجام دهند. گروه‌های مسلط آسانتر می‌توانند سیاست‌های عمومی که منافع و امتیازاتشان را تقویت می‌کنند را مستقر کنند» (لس بک و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۱۰).

هژمونی ابعاد گوناگونی دارد اما وجه «سیاسی» هژمونی که خود را در سیاست‌های عمومی پدیدار می‌سازد می‌تواند نفوذ بیشتری را در پی داشته باشد. گرامشی معتقد است گروه‌های مسلط از طریق ایجاد «روشنفکران ارگانیک»، خود وضعیت جاری را توصیه و امکان رقابت برای تسلط و تداوم استیلای خود ایجاد می‌نمایند. «جدال بر سر نفوذ فرهنگی در یک میدان بازی نابرابر رخ می‌دهد. روشنفکران ارگانیکی که جهان‌بینی‌های گروه‌های مسلط را بیان می‌کنند، اعتبار بهتر و اقتدار فراخ‌تر و بنیادی‌تری نسبت به روشنفکران ارگانیکی سایر گروه‌ها ایجاد می‌نمایند» (همان: ۲۱۱). بنابراین هژمونی از صدر و در سطح ساختار سیاسی با هژمونی از «متن» اجتماعی که توسط روشنفکران، رسانه‌ها و دیگر جریان‌های همسو ساخته می‌شود، نگرش‌ها و تمایلاتی را به جامعه القاء و تحمیل می‌نماید که نتیجه نهایی آن حفظ هژمونی و تداوم تسلط گروه‌هایی است که ساختار سیاسی و سیاستگذاری عمومی و بویژه منابع اصلی اقتصادی، سیاسی و معرفتی را در اختیار دارند. حفظ هژمونی توسط این گروه‌ها که با استفاده از ابزارهای مکمل به فرایندی دائمی و چند جانبه تبدیل می‌شود، سطح مفاهمه را به شکل تصنعی و یک جانبه به اقشار و گروه‌های اجتماعی تحمیل و اقشاری که درصدد شکستن این استیلاگرایی هستند، عملاً امکان و توان خود را از دست می‌دهند. این نوع نظم که عاری از هر گونه مفاهمه از متن است، امروزه در بسیاری از جوامع استیلا و هژمونی خود را تداوم می‌بخشد.

## ۲-۴- کیش‌اندیشی و تمایلات فرقه‌ای

فرقه‌ها<sup>۱</sup> و کیش‌ها<sup>۲</sup> که ریشه‌های تاریخی دارند، در جهان جدید الگوهای نوینی یافته‌اند. در دهه‌های اخیر این نوع گرایش‌ها خود را در قالب‌هایی همچون جنبش‌های نودینی، تمایلات فرقه‌ای، جریان‌های مخفی و محافل سری (مثل فراماسونری) تعریف و هر یک تلاش دارند نگرش‌ها و دیدگاه‌های خود را از طریق نفوذ سیاسی، استیلا بر ساختارها، جذب و سازماندهی اجتماعی، توسعه فعالیت‌های رسانه‌ای و هژمونی‌طلبی سیاسی و رسانه‌ای، گسترش داده و آن را به جوامع خاص و اجتماع بشری گسترش دهند. این فرقه‌ها از نظر رویکردی و کارکردی در پی «دگرگونی دینی و پدیدار شدن سنت‌های نوین مذهبی هستند» (همیلتون، ۱۳۹۴: ۳۲۸). کیش‌اندیشی تمایزات و تمایلات خاص‌گرایانه خود را در تعارض با رویکردها و ارزش‌های غالب اجتماعی و ساختار فرهنگی و معرفتی حاکم بر جامعه، تعقیب

1. Sect  
۲. Cult

و تلاش حساب شده و ساخت یافته‌ای را برای نفوذ در فرایندهای سیاسی، ساختارهای فرهنگی و کانون‌های سیاستگذاری انجام می‌دهند تا بتوانند اهداف خود برای نضج و گسترش تمایلات خاص خود را تحقق بخشند. ویلسون مختصه فرقه را اینگونه بیان می‌دارد: «مهمترین ویژگی که برای فرقه قابل تشخیص است، جدایی و تمایز آن از سازمان‌های مذهبی دیگر و ادعای انحصار حقیقت از سوی فرقه است» (Wilson, 1970). آنچه باید مورد توجه جدی قرار گیرد ممانعت از تقلیل و تحویل تمایلات فرقه‌ای و کیش‌اندیشانه بر گروه‌ها، مذاهب و جریان‌های موجود و شناخته شده است. برای مثال آنچه در آمریکا در کلیسا و تمایلات اوانجلیستی تعقیب می‌شود، همان گرایشات فرقه‌ای و کیش‌گرایانه است که هژمونی خود را در سراسر گیتی جستجو می‌کند. همین تفکر را می‌توان در نگرش‌های صهیونیستی مشاهده کرد که امروزه نفوذ پر دامنه‌ای را در انجمن‌های یهودی، ساختارهای سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی دارد. بنابراین کیش‌اندیشی امروزه بیش از هر زمانی مانع بزرگی برای دستیابی به تفاهم اجتماعی از طریق برهم زدن معیارهای هنجاری، توازن قدرت، نفوذ در کانون‌ها، جذب منابع و سرمایه‌گذاری‌های پر دامنه رسانه‌ای، سیاسی و اقتصادی است.

### ۳-۴- نابرابری‌های اجتماعی و تضادهای ناشی از آن

نابرابری در عرصه‌های متعدد را می‌توان بنیانی برای تضادهای اجتماعی دانست، چرا که اعضای جامعه را از نظر بهره‌مندی از امتیازات و کسب موقعیت و مواهب اجتماعی، دچار عدم تعادل کرده و توازن اجتماعی را به شکل تصنعی فروپاشی می‌نماید. احساس سرخوردگی، تبعیض و بی‌عدالتی اجتماعی که خود در نتیجه رشد مقایسه‌گرایی اجتماعی پدیدار می‌گردد، منشاء تمایزجویی‌های اجتماعی و افزایش آگاهی‌های طبقاتی و تعارض‌گرایی ناشی از آن است. به تعبیر مکوی «نابرابری باور این را که همه با هم هستیم را سست می‌کند. به علاوه توجه‌ها را به منابع تعارض‌آفرین بین داراها و ندارها جلب می‌کند» (Mcveigh, 2006: 521). این در حالیست که افراد ثروتمند فرصت آن را دارند که موقعیت خود را از طریق مختلف تثبیت نمایند. به تعبیر الیور گولداسمیت: «ثروتمندان بر قوانین حکومت می‌کنند و قوانین فقرا را لگدمال می‌کنند» (هورست، ۱۳۹۶: ۳۹۷). همچنین جوردال بیان می‌دارد: «در جوامعی که نابرابری کمتری دارند، احساس قوی‌تری از اعتماد بین شهروندان‌شان و همین‌طور حسی از سرنوشت مشترک را به وجود خواهد آورد» (Jordahl, 2007).

بنابراین نابرابری هم منشاء سست شدن باورها در نزد اعضای جامعه در زمینه یگانگی، همبستگی و همگرایی است و هم سطح سرمایه‌های اجتماعی همچون اعتماد که در نقش عنصر اساسی پیونددهنده اجتماعی و تسهیل کننده تعامل اجتماعی است را مضمحل خواهد کرد. به یک عبارت می‌توان تأکید کرد: «نابرابری بیشتر به معنای اعتماد کمتر است» (Elgar, 2010)، ویلکینسون و پیکیت: ۲۰۰۹). نابرابری هم موقعیت اجزای جامعه برای کنشگری فعال در عرصه اجتماعی در بستری برابر را تضعیف می‌نماید و هم سطح خرسندی، رضامندی و بهره‌مندی اجزای جامعه برای حضوری موثر در فضای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این وضعیت آنگاه شدت و دامنه بیشتری می‌یابد که نابرابری از یک پدیده اقتصادی به «امری اجتماعی» تبدیل و به مرور به خودآگاه جمعی و فردی گسترش یابد. افزایش آگاهی‌های جمعی نسبت به نابرابری‌ها و انتساب این شرایط به وضعیت‌ها و مکانیزم‌های ساختاری نه تنها تعلق اجزای اجتماعی به نهادها و بنیان‌های سیستمی و ساختاری را با اختلال مواجه می‌سازد، بلکه احساس دوگانگی و تضاد ناشی از تعارض منافع و بی‌عدالتی و احساس تبعیض ناشی از فاصله طبقاتی امکان رابطه، تعامل، بده‌بستان‌های عاطفی و کسب تفاهم اجتماعی را با انسداد مواجه خواهد ساخت. پیامدهای ناگوار ناشی از نابرابری را هم در سطح فردی می‌توان ملاحظه کرد که با شاخص‌هایی همچون سرخوردگی، احساس محرومیت، برافروختگی‌های روانی و نارضایتی‌های افراطی، ... قابل توضیح است و هم در سطح جمعی، با توجه به نوع کنش گروه‌های اجتماعی و کاستن از تعلقات اجتماعی، بروز شرایط و رفتارهای آنومیک، تضعیف میدان‌های تعاملی، کاهش سطح مشترک حول اهداف و بنیان‌های جمعی و متقابل و بویژه ایجاد همدلی و همبستگی جمعی که عنصر اساسی در ایجاد وفاق و تفاهم جمعی را در پی خواهد داشت. نابرابری که خود را در چهره‌های ناگواری همچون فقر، شکاف‌های طبقاتی، حاشیه‌نشینی، بیکاری، محرومیت و سرخوردگی‌های روانی - اجتماعی، طرد سیاسی، رانت‌گرایی و ... پدیدار می‌سازد، بنیان‌های ارتباطی و پیوندهای جمعی را به سوی فرسایش و فروپاشی سوق می‌دهد. تحقیقات و تجربیات به دست آمده از جوامع متفاوت، گویای این واقعیت است که نابرابری، فقر و محرومیت، ثبات روانی و رفتاری اجزای جامعه بویژه طبقات فرودست را بر هم می‌زند. در حقیقت نابرابری منشاء اضطراب، سرخوردگی، برهم خوردن تعادل روانی، ناامیدی و بیماری‌های گوناگون جسمانی و روانی و پرخاشگری‌ها و عدم تعادل‌های مستمر رفتاری و هنجاری است. «داشتن اضطراب جدی روان‌شناختی به این معناست که در طی سال، فرد اغلب احساس بی‌ارزشی، اندوهگینی یا ناامیدی می‌کند» (مرکز ملی آمارهای سلامت، ۲۰۰۷)

به نقل از هورست: ۳۷۹). همچنین میچ و همکارانش تأکید می‌نمایند: «پایگاه اقتصادی - اجتماعی به انباشتی از مسائل سلامت روانی در مراحل بعدی زندگی اثر می‌گذارد، که با افسردگی مرتبط است» (Miech, 1999). بدیهی است این نوع اختلالات روانی و رفتاری که با احساسات گسترده منفی و تحریک‌پذیری‌های اجتماعی همراه است، فاصله ذهنی، انگیزشی، ارزشی و ارتباطی را بین طبقات افزایش و به همان میزان امکان دستیابی به رویکردها و هنجارهای مشترک را با امتناع جدی مواجه می‌سازد. بنابراین می‌توان تأکید کرد یکی از اساسی‌ترین عواملی که می‌تواند به عنوان مانعی جدی در برابر تفاهم اجتماعی تعریف گردد، نابرابری‌های اجتماعی است. این تمایزات خود به عاملی مؤثر در ایجاد گسست، احساس فاصله اجتماعی و ذهنی و تضادهای اجتماعی، که تماماً عواملی در مقابل تفاهم تعریف می‌گردند، تبدیل می‌گردند.

#### ۴-۴- فرسایش سرمایه‌های اجتماعی

سابل<sup>۱</sup> معتقد است که «سرمایه اجتماعی، برآیند تعهد همه بازیگران به مذاکرات در حال پیشرفت بر پایه برداشت مشترک از اهداف مشترک می‌باشد» (Sabel, 1994). به نقل از شجاعی باغینی: ۲۳) (پاتنام<sup>۲</sup> و همکاران، ۱۹۹۳) استدلال می‌کنند که «همکاری بین اعضای یک گروه، عادات و نگرش‌هایی را در جهت رسیدن به منفعت بزرگتر ایجاد می‌کند که تعاملات اعضا را با افراد غیر عضو تسری می‌دهد» (همان: ۲۰). با این تعبیر می‌توان تأکید کرد سرمایه اجتماعی عاملی اساسی است برای عبور از نگاه‌های تنگ‌نظرانه، خاص‌گرایانه و محدود به نگرش‌ها و انگیزش‌هایی که منافع جمعی را پوشش می‌دهد. سرمایه اجتماعی که خود را در سطوح متفاوت پدیدار می‌سازد عاملی برای پیوند، همکاری، تعامل، بده‌بستان‌های هنجاری، عاطفی و راهبردی، توسعه روابط انجمنی، تعمیق مناسبات گفتگومانی، مشارکت و تعهد متقابل برای دستیابی به اهداف مشترک و... است. مجموع این کارکردها مهمترین عنصری را که در متن نظام کارکردی خود حمل می‌نماید، میل به تفاهم و همه‌فهمی مشترک برای رسیدن به الگوها، هنجارها و معیارهایی است که اجزای جامعه را به سوی اشتراک در ایده، اهداف، گفتمان و ارزش‌های همسو سوق دهد. پورتنس همین موضوع را بدین گونه مورد تأکید قرار می‌دهد: «دو گونه سرمایه اجتماعی وجود دارد که در انتخاب عقلانی برای پذیرش انگیزه‌های فرهنگ و هنجاری حرکت می‌کنند. ارزش‌ها و هنجارهای درونی شده یا

<sup>۱</sup>. Sabel

<sup>۲</sup>. Putnam

درون فکنی ارزشی، می‌توانند فرد را به ایجاد پیوندهای اجتماعی یا انتقال منابع به دیگران به خاطر الزامات اخلاق عمومی تشویق کنند» (Portes, 1995: 15). این عبارت پورتس گویای این واقعیت است که سرمایه‌های اجتماعی که ریشه در ارزش‌های مشترک دارد و عامل ایجاد پیوندهای اجتماعی است، خود عاملی بنیادین است برای الزام و التزام اعضای جامعه به اصول و معیارهای مشترک از طریق باورهای درونی و یا الزامات هنجاری شده و درونی شده. فوکویاما نیز بر اهمیت سرمایه اجتماعی به عنوان عاملی برای روابط صادقانه و اعتمادآمیز تأکید می‌نماید «سرمایه اجتماعی بر پایه هنجارها و ارزش‌های مشترک در یک اجتماع و همچنین بر تمایل به جایگزینی منافع شخصی یا منافع گسترده‌تر استوار است. ارزش مشترک به بازیگران اجازه می‌دهد تا به یکدیگر اعتماد کنند که نوعاً اعتماد اعضای یک اجتماع دارای رفتار مشارکتی، صادقانه و متعادل بر پایه هنجارهای مشترک و رایج انتظار می‌رود (فوکویاما به نقل از پونتییو سوفی، ۱۳۸۷: ۳۵۴).

با توجه به جایگاه و کارکردهای بی‌بدیل سرمایه اجتماعی در سطوح فردی و اجتماعی، فرسایش و تضعیف آن، آثار و عواقب گوناگونی را در پی دارد که می‌تواند سطح ارتباط، پیوندهای اجتماعی، کنش‌های مشارکتی، همکاری‌های داوطلبانه، روابط گفتگومانی، تعاون اجتماعی، مناسبات انجمنی را که تماماً عامل بنیادینی برای روابط اظهاری و غلبه بر تمایلات خودپرستانه و فردگرایانه است را تضعیف نمایند. بنابراین اهمیت سرمایه اجتماعی گوشزد و تأکید بر این نکته است که بنیان‌هایی همچون هنجارها، اعتماد، تعاملات اجتماعی، ... جزئی از این مفهوم هستند و کارکرد و عملکرد این اجزا زمینه‌ساز گسترش و تسهیل همکاری و کنش‌های جمعی و مشترک است. به همین دلیل، نبود و یا تضعیف این بنیان‌ها دشواری‌های گوناگونی را برای بدیل‌سازی آن سبب می‌گردد که تاکنون زندگی اجتماعی بدیل و آلترناتیوی برای این عناصر اثباتی نیافته است. اگر بنیان اساسی تفاهم را در روابط مبتنی بر کنش‌های اظهاری و کنش‌های ارتباطی و مناسبات انجمنی بدانیم، فرسایش سرمایه‌های اجتماعی عامل بنیادینی است برای افزایش تضادها و کاهش امکان دستیابی به تعهد، تفاهم و همبستگی اجتماعی.

#### ۵-۴- استیلاجویی یک‌جانبه و استبداد سیاسی

استیلاجویی از هر نوعی می‌تواند عاملی برای محدودسازی مبادی ارتباطی و کنش‌های تعاملی و تفاهمی اجزای جامعه و گروه‌ها و اقشار و طبقات اجتماعی باشد. این وضعیت که در جهان مدرن با تمایزات و تفاوت‌هایی نسبت به ادوار پیشین مواجه است، انواع جدیدی از

تسلط و سیادت بر فرهنگ، روابط اجتماعی، کنش‌های اجتماعی و سیاسی، بروز یافته است که در نقش عاملی محدودکننده مانع جدی برای دستیابی به مفاهیم مبتنی بر تعامل و اقناع‌سازی، اصلاح و هم‌نوایی اجتماعی است. هژمونی که به معنای «تلاش گروه‌های مسلط در جا لنداختن جهان‌بینی خود به عنوان عقل متعارف برای سایر مردم» (لس‌بک و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۲) تعریف می‌شود، توسط آنتونیو گرامشی مطرح و به عنوان مکانیزم و فرایندی است که در آن طبقات و یا جریان حاکم، جامعه را به شیوه‌ای اخلاقی، قانونی و یا فکری، هدایت و کنترل می‌کند. بنابراین اگرچه هژمونی در نگاه سنتی به معنای «سلطه کشور یا حاکم بر دیگران بود» (آوتویت، ۱۳۹۳: ۹۴۶). اما اکنون با توجه به تحولاتی که این مفهوم پیدا کرده و همچنین با توجه به تغییر در ساختارهای سیاسی داخلی و بین‌المللی حادث شده است، معنای هژمونی نیز به معنای سلطه، رهبری یا نفوذ، دستخوش تغییر و دگرگونی شده است. در جهان مدرن بویژه در دو دهه اخیر «هژمونی به معنای رهبری فکری و اخلاقی نیز هست و به کارکرد دستگاه‌های عقاید یا ایدئولوژی در حفظ ساختار جامعه‌ای خاص یا چالشی با آن ربط پیدا می‌کند. در نتیجه هژمونی نه فقط از ابزارهای حفظ وضع موجود است، بلکه در شیوه دگرگونی جامعه نیز نقش دارد» (همان: ۹۴۶). هژمونی با این تعبیر هم شامل هژمونی سیاسی است و هم متضمن هژمونی فرهنگی و اجتماعی. هژمونی فرهنگی به معنای سلطه یک ساختار و نظام فرهنگی و تلاش برای تبدیل شدن به فرهنگ غالب و تضعیف، نابودی و یا جایگزینی الگوهای دیگر نظامات، ایجاد وابستگی‌های مفهومی، زبانی و یا فرهنگی و هویتی و یا فشار یک‌جانبه برای اسطوره‌سازی و نهادینه‌سازی نمادها و الگوهای خویش از طریق ساختارهای تربیتی، آموزشی، رسانه‌ای و نفوذ در فرایند برنامه‌ریزی ملی و سیاست‌گذاری راهبردی تعریف می‌گردد. «مفهوم هژمون بیانگر جاه‌طلبی‌های قدرت مسلط است. هژمون بر بنیاد منافع دست به اقدام می‌زند تا منافع اقتصادی، ایدئولوژیک و امنیتی خود را تضمین نماید. هر چند عده‌ای اعتقاد دارند که هژمون به دنبال منافع عمومی است اما باید توجه داشت که منافع عمومی به گونه‌ای تعریف شده‌اند که در تضاد و یا منافع و نظم مورد پسند موجود، هژمون نباشد» (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۱).

مسئله هژمونی امروزه در حد مرزهای جغرافیایی محدود نمی‌ماند. تلاش برای جهانی‌سازی، جریان‌سازی‌های متکثر برای برهم زدن نظم، وفاق و اجماع درون ساختاری اجتماعات پیرامونی، ایجاد روندهای سیاسی تعارض‌آمیز، برنامه‌ریزی گسترده و سرمایه‌گذاری‌های رسانه‌ای، آموزشی و استراتژیک برای جایگزینی فرهنگ‌های بومی و هویت‌های ملی، نفوذ هژمونیک فرهنگی از طریق تغییر در ذائقه‌های هنری، اجتماعی،

فرهنگی و هویتی...، از جمله الگوها و مکانیزم‌هایی است که قدرت‌های بزرگ و کشورهای قدرتمند در تلاش هستند، نظم هنجاری و تفاهم فرهنگی و اجتماعی کشورها و اجتماعات پیرامونی را بر هم زده و تضادهای فرهنگی را تعمیق بخشند. بنابراین اگرچه استبداد سیاسی و هژمونی‌طلبی سیاسی و فرهنگی، مانع بزرگی برای ایجاد تفاهم اجتماعی است، «استبداد سیاسی به صورت مختلف ابهام و ابهام‌معنایی را گسترش می‌دهد و از این طریق مانع روانی روابط گفتمانی در جامعه می‌شود و بدین ترتیب تولید اختلال نمادی می‌کند» (چلبی، ۱۳۸۲: ۱۴۲). اما نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که معنای سلطه و هژمونی دایره‌ای وسیع‌تر یافته و کشورهای بزرگ مهم‌ترین بازیگران و کنشگران عرصه ایجاد اختلال نمادین و ممانعت از ایجاد تفاهم اجتماعی در کشورهای جهان سوم محسوب می‌شوند. برای مثال کاکس بر این نکته تأکید می‌نماید که «نظم هژمونیک جهانی آمریکا از طریق نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توسعه، به دنبال این هدف عمده است ... به بیان دیگر، دولت آمریکا با ایجاد، تقویت، گسترش و حمایت از کارکرد نهادهای اقتصادی بین‌المللی به برقراری نظم هژمونیک جهانی پرداخته و بدین ترتیب در راستای برآورده کردن اهداف و منافع و رفع نیازهای ملی و بین‌المللی اقدام کرده است» (کاکس، به نقل از پوراحمدی، ۱۳۸۷: ۴۹). این جدای از اقدامات گسترده هژمونی‌طلبی فرهنگی آمریکا و دیگر کشورهاست که با استعانت از روش‌های رسانه‌ای، نفوذ در شبکه‌های اجتماعی، بسط نفوذ علمی، جریان‌سازی‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، جذب و پرورش گروه‌های نخبگی و مرجع... اهداف استراتژیکی مثل بر هم زدن تفاهم فرهنگی، اجتماعی، هویتی و نظم سیاسی و راهبردی این نوع کشورها را هدف قرار داده‌اند.

بنابراین می‌توان تأکید کرد که یکی از عوامل بنیادین ممانعت‌کننده از ایجاد تفاهم اجتماعی، زمینه‌ها، اقدامات و روندهای اجتماعی - سیاسی داخلی و بین‌المللی است که از طریق گروه‌های مسلط اجتماعی و سیاسی، برنامه‌های همه‌جانبه و مستمری را برای توسعه استیلای فرهنگی، معرفتی، اجتماعی و... تعقیب می‌نمایند. این نوع هژمونی‌طلبی‌ها و یا ایجاد استبداد سیاسی که به مرور با مقاومت‌های اجتماعی مواجه می‌گردد، منبع بزرگی برای تضادها و تعارضات فرهنگی و اجتماعی و تمایزات پر دامنه اجتماعی و سیاسی است که قطعاً مفاهمه اجتماعی را با انسداد و اختلال مواجه می‌سازد.

#### ۶-۴- تضعیف و محدودسازی مبادی ارتباطی و کنش‌های مشارکتی

جامعه انسانی با ارتباط بین انسانها شکل می‌گیرد و تعمیق این ارتباطات است که می‌تواند نگاه انضمامی را بین آنها تقویت، عواطف را گسترش و میل به همکاری، یگانگی و همدلی را ارتقاء بخشد. با پیچیدگی نظامات اجتماعی مدرن روابط نیز دچار دگرگونی و دامنه تراکم آن به شکل افزایش گسترش و روابط ثانویه به عنصر قالب در مناسبات اجتماعی تبدیل می‌گردد. همین روابط است که منشاء هم‌افزایی فکری، معرفتی و ارتقاء سطح دانش، معرفت و دستاوردهایی می‌گردد که بشر امروز در قله آن استقرار یافته است. اگرچه جامعه مدرن مشحون از روابط بین کنشگرانی است که فاقد پیوندهای خانوادگی، قومی، محلی و یا نژادی هستند، اما گسترش دامنه این روابط از طریق هنجاری‌گذاری و ارتقاء سطح فرهنگ و دانش اجتماعی اقشار و آحاد اجتماعی باعث سامان‌یابی، هنجارمندی و ایجاد بسترهای تعاملی گردیده است. گسترش روابط ابزاری مانع تداوم و حتی تعمیق روابط اظهاری نشده است و اجزای جامعه از طریق تمایلات شخصی به سوی میدان‌های تعاملی و کنش‌های همکارانه و مشارکت متقابل متمایل شده‌اند. افزایش سطح آگاهی‌ها، میل به حضور در این میدان‌های اجتماعی و تعاملی را تسهیل و نگاه غیرابزاری به این نوع روابط، انگیزه‌ها و تمایلات اظهاری آنان را تعمیق بخشیده است. روابط گفتمانی به عاملی برای بده‌بستانهای شناختی - معرفتی، نقد و اصلاح دیدگاه‌ها و یا تکامل بخشی به آن شده است و روابط انجمنی به کانون مناسبات غیرابزاری و مشارکت برای پیشبرد اهداف مشترک و جمعی مبدل گردیده است. تقویت این نوع روابط و مشارکت متنوع اقشار متفاوت اجتماعی در میدان‌های تعاملی و علائق مشترک و ساخت‌یابی این روابط از طریق نظامات هنجاری و یا ساختارهای حقوقی و قانونی، روند جامعه‌پذیری اجتماعی را به گونه‌ای سامان بخشیده است که عناصر اجتماعی نسبت به ساختارها، معیارهای هنجاری، بنیان‌های پارادایمی و ساختارهای ارتباطی احساس تمایز و جدایی نمی‌نمایند. این روابط به تناوب اصلاح و بازسازی و در بده‌بستان عمومی و مشارکت‌های جمعی عناصر و جریان‌های مختلف اجتماعی در بدنه جامعه نهادینه می‌گردد. همین روابط متکثر، متوازن و برابانه بین اجزای جامعه که مجال و فرصت‌های برابری برای اظهارنظر با طرح دیدگاهها، اثربخشی، نقد و اصلاح و مشارکت بخشیده است، موجب گردیده احساسات منفی ناشی از طرد، انزوا و عدم احساس تعلق به معیارهای جمعی را در سطح اجتماعات نوین، به حداقل تقلیل داده است. تفاهم از بستر چنین روابطی پدیدار می‌گردد و مشارکت به بنیانی برای زیست جمعی متوازن و منسجم تبدیل می‌گردد. این مناسبات محدود به عرصه عمومی نبوده، بلکه عرصه سیاسی نیز چنین شرایطی را تجربه و

خصلت نمادین این روابط به عرصه مذکور نیز گسترش و تمایزات سیاسی و تضادهای ناشی از آن نیز که منشاء تعارض و کاهش تفاهم جمعی است، تدبیر می‌گردد. بویژه این روابط آنگاه که از نوع گفتمانی است آثار کارکردی خود را به نحو عمیق‌تری برجای می‌گذارد. «هر قدر گزینه‌های روابط گفتمانی سیاسی نهادینه شده اعم از یک‌گانه و یا چندگانه بیشتر باشد و هر قدر بیشتر این گزینه‌ها به صورت موثر و واقعی برای مفاوضت سیاسی بین مردم و دولت به کار گرفته شوند، به همان نسبت میزان تفاهم سیاسی و اعتماد متقابل نسبت به قضاوت، تخصص و دانش طرفین افزایش می‌یابد» (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۵۶). در نقطه مقابل رشد تمایلات خاص گرایانه و محدود شدن دایره ارتباطی و یا تضعیف روابط گفتمانی به هزینه رشد روابط ابزاری و یک‌جانبه و یا فرسایش روابط انجمنی به دلیل بستن مبادی و یا کاهش احساس تأثیرگذار و یا هزینه‌های اجتماعی ناشی از مشارکت در چنین روابطی، جامعه و اجزای جامعه را به افزایش فاصله اجتماعی و سیاسی سوق می‌دهد که خود مقدمه و بنیانی برای برهم خوردن تعادل و سطح تفاهم جمعی در عرصه‌ها و موضوعات متفاوت اجتماعی و سیاسی و گفتمانی است. در روابط غیرابزاری است که اجزای جامعه ضمن ایجاد وابستگی‌های عاطفی تعمیم‌یافته، تعهد متقابل و تعمیم‌یافته پیدا کرده و خلصلت و نگاه عام‌گرایانه اخلاقی و رویکردی در آنها تقویت می‌شود. این سیر زمانی معکوس می‌شود که مبادی ارتباطی به سوی تمایلات و یا ارتباطات خاص، بخشی‌شده، خاص‌گرایانه، طبقاتی و یا قومی، جهت‌گیری نماید. تضعیف بنیان‌های ارتباطی، پیامدها و بدکارکردی‌هایی همچون طرد و عدم ادخال اجتماعی، رشد احساس انزوای اجتماعی، ناهمگونی شناختی - معرفتی، تمایزگرایی سیاسی - هویتی، ... همراه است که تماماً عاملی برای برهم خوردن ساخت روابط تفاهمی در جامعه محسوب می‌شوند. عوامل و زمینه‌های متفاوتی می‌توانند منشاء برهم خوردن نظام ارتباطی و شکاف در کنش‌های اجتماعی، اقشار و گروه‌های متفاوت اجتماعی باشد.

### نتیجه‌گیری:

تفاهم اجتماعی در جهان جدید مستلزم فهم، ادراک دقیق و باور بر این اصل اساسی است که وجود تفکرات متفاوت، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است و حفظ روابط و مناسبات تنها در پرتو مدارا و باور به حقوق مشترک و متقابل قابل حصول است. در این فرایند بنیادین نقش فهم، مفاهمه و تفاهم روی معیارهای مشترک و غلبه بر خودخواهی‌ها، سلطه‌جویی‌ها و زمینه‌هایی که مانع حفظ حقوق فردی و جمعی می‌شود، روندها و فرایندهایی اساسی است که باید با استعانت از الگوها و سازوکارهای خاص انجام و تحقق پذیرد. پذیرش حقوق متقابل، باور به

برابری انسانها، التزام به معیارها و الگوهای اجتماعی، اعتقاد درونی و عقلانی به ضرورت مفاهیم در جهان جدید با توجه به تمایزات معرفتی، انگیزشی، ارزشی و گفتمانی، در این فرایند اصلی اساسی محسوب می‌شود. برای دسترسی به تفاهم همانگونه که تسهیلات و زمینه‌های تقویت کننده وجود دارد موانع و محدودیت‌های گسترده‌ای وجود دارد که می‌تواند از تحقق آن جلوگیری و جامعه را به کانونی از تضادها، درگیری‌ها، اختلافات و تعارضات اجتماعی مواجه سازد ===== قسمت این عوامل و مدیریت آن برای حفظ نظم و ثبات در ایجاد جامعه‌ای با ثبات ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. برخی از این موانع جنبه گفتمانی دارند، برخی نیز ریشه در پنداشته‌های فرهنگی، اختلافات هویتی، ترجیح منافع فردی و گروهی دارد. بازشناسی این علل و مهندسی دقیق آن در کنار توجه به معیارهای جامعه‌شناختی و روانشناختی برای ایجاد گفتگو، مفاهیم و دستیابی به فهم مشترک که از بنیان‌های اساسی زندگی پیچیده مدرن است، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. برخی از موانعی که می‌توانند روند تحقق فهم و مفاهیم مشترک و در نتیجه انسجام جمعی را با اختلال و امتناع مواجه سازند شامل هژمونی طلبی و سلطه‌جویی و میل تسلط بر دیگران، کیش‌اندیشی و تمایلات فرقه‌ای، نابرابری‌های اجتماعی در شقوق و سطوح متفاوت، فرسایش سرمایه‌های اجتماعی، استبداد سیاسی، محدود شدن مبادی ارتباطی و محدود شدن دایره کنش ارتباطی در جامعه از جمله عواملی است که مانع جدی در تحقق تفاهم اجتماعیست. این گزارش تلاش داشته است، تبیین اصول و معیارهای مفاهیم در جهان جدید و چگونگی و فرایند تحقق آن موانع و چرایی آن را نیز مورد بحث و ارزیابی قرار دهد. با توجه به اهمیت مفاهیم در جهان جدید و جامعه ایران، تفاهم اجتماعی را می‌توان یکی از فرایندهای بنیادین برای غلبه بر شرایط آنومیک، دگرسازی‌های تصنعی، تضادها و معارضات اجتماعی، سیاسی و گفتمانی دانست که نشانه‌های آن در جامعه ایران با شاخص‌ها و نمادهای گوناگون قابل مشاهده است. این گزارش گامیست مقدماتی برای بازشناسی بنیان‌های تفاهم و مفاهیم اجتماعی.

## منابع:

- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۷)، *اقتصاد سیاسی هژمونی چندجانبه‌گرا؛ سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم لیبرالیستی و گرامسین*، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره دوم، بهار، ۳۷-۶۸.
- پونتیو، سوفی (۱۳۸۷)، *مفهوم سرمایه اجتماعی: مروری نقادانه، رضا انصاری در کتاب مبانی مفهومی سرمایه اجتماعی*، ترجمه شجاعی باغینی، چاپ پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
- پاتنام، رابرت، مایکل ولکاک، کلاوس افه، آلهاندررو پورتس، پیربورديو، فرانسیس فوکویوما، جیمز سمیونل کلمن (۱۳۸۹)، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه حسن پویان، افشین خاکباز، نشر شیرازه، چاپ سوم.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶)، *نظام‌های بین‌المللی تک قدرت محور، تک قطبی، هژمونی، امپراطوری*، فصلنامه مطالعات راهبردی سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۸.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم؛ تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، نشر نی، چاپ دوم.
- شولتس فون‌تون، فریدمن، برنهارد یورکسن (۱۳۹۹)، *مفاهمه هنر زندگی*، ویدا محمدی، انتشارات لوح فکر، چاپ اول.
- گراهام هابز، نیکول جی، شافر (۱۳۸۷)، *مبانی مفهومی سرمایه اجتماعی*، شجاعی باغینی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
- لس بک، رونالد جاکوبز، اندی بنت، لورادسفوردلر، دیوید اینگلیز، یان وودوارد، مارگارت کیسون (۱۳۹۵)، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی فرهنگی*، غلامرضا حداد، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ اول.
- همیلتون مکلم (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی دین*، محسن ثلاثی، نشر ثالث، چاپ اول.
- هورست چارلزای (۱۳۹۶)، *نابرابری اجتماعی؛ انواع، علل و پیامدها، علی شکوری*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- Elgar, Franky (2010), *Income Inequality Trast and Population Health in 33 Countries American Journal of Public Health in 33 countries*. American Journal of Public Health 100:2311-2315.
- Jordahl. Henrik (2007), *Inequality and Trust*. IFN Working paper No. 715 Stockhoim: Research Institute of Industrial Economies.
- Mcveigh, Rory (2006), *Structural Influences on Activism and Identifying the Social Structure of Discontent* American Journal of Sociology 112:510-566.
- Miech, Richard A., Avshalom Caspi terrie E, Moffitt, Bradley R. Entner Wright, and Phil A. Silva (1999), *Low Socioeconomic Status and Mental Disorders A Longitudinal Study of Selection and Causatcon during young Adulthood* American Journal of Sociology 104:1096-1131.
- Portes, Alefandro (1995), *Economic Sociology and The Sociology of Immigration: A Conceptual Overview*. Pp.1-43 in The Economic Sociology of Immigvation: Essays of

Networks, Ethnicity and Entrepreneurship, edited by Alejandro Portes Newyork: Russell sage Foundation.

Sabel, Charles F (1994), *Learning by Monitoring: The Institutions of Economic Development*, Working paper 102, Newyork, NY 10027-2201.

Wilson, B (1970), *Religioussect. London*, Weidenfled and Nicolson.